



DONNY CATES
NIC KLEIN
MATT WILSON

THOR



گمشده در
زمستان سیاه

دورنام

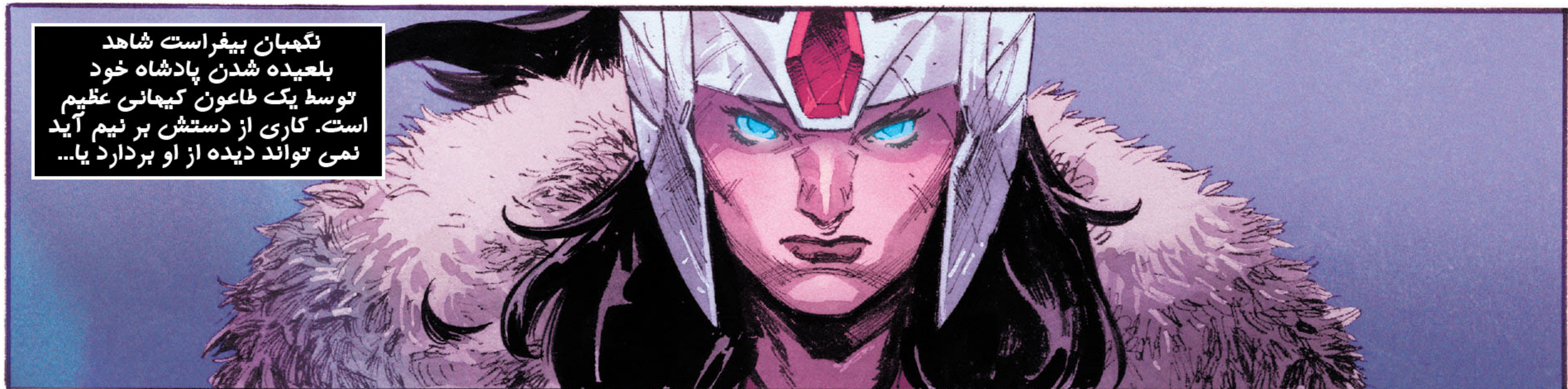
dorname.ir

کاری از: کیوان داوند

Chris Gifford 4-20-17



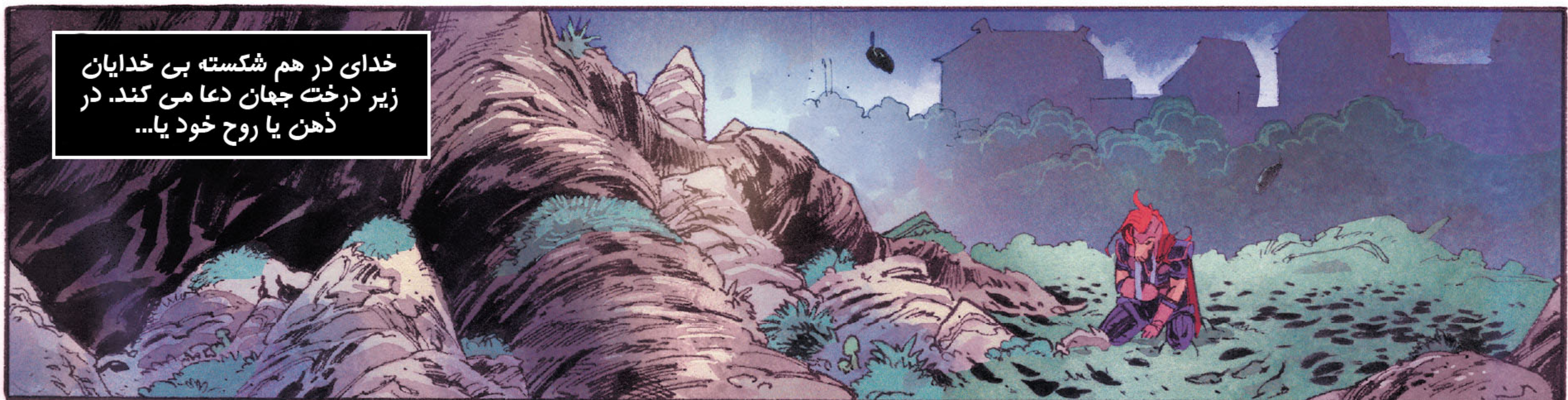
در همین زمان
در شهر طلایی
آزگارد...



نگهبان بیفراسه شاهد
بلعیده شدن پادشاه خود
توسط یک طاعون کیهانی عظیم
است. کاری از دستش بر نیم آید
نمی تواند دیده از او بردارد یا...



جنگجویی بخاطر شهری که در آشوب است درخواست
کمک می کند تا شورش شهروندان جدید را خاموش
کند. مطمئن نیست که امروز رگنراک خواهد آمد یا اینکه
غذای بعدی را باید در والالا صرفه کند یا...



خدای در هم شکسته بی خدایان
زیر درخت جهان دعا می کند. در
ذهن یا روح خود یا...



از جهانی در دوردست پادشاه
پخی داستان ها و نقشه های
دروغین قصد چرخاندن چرخ را
دارد. ولی هنوز در مورد بازی اش
و بازیگران مطمئن نیست. یا...



نگهبان دیده از همه
اینها بر می گرداند.

سوالات خیلی
زیاد هستند.

ستیزه خیلی
زیاد است...

خیلی
زیاد...

خیلی
زیاد.



بانو
سیف... سیف...



چشمان شما
بسته هستند؟
منو می بخشید
ولی...

نمی توئم
ببینم ثور کجا
رفته بیل. اون...
گم شده.

بهم اجازه
نمی ده یه پل باز
کنم. بهم اجازه نمی ده
کمکش کنم و من...

من...



اون همیشه یه شاهزاده احمق و
کله خر بود. نمی دونم چرا ما
فکر کردیم که یه تاج اونو
تغییر می ده.

شاید
مشکل ما اونجایی
بود که فکر کردیم
تاج می تونه مؤثر
باشه.

ازش طرفداری
می کنی؟ بعد از
این همه اتفاق؟



من...

تجربه من
نشون می ده که
هر کسی که می خواد
پادشاه بشه بلافاصله باید
از اون جلوگیری کرد.
ولی...

اون اینو
انتخاب نکرد
سیف. ولی...
من...



من...
ته قلبم باور
دارم که شایستگی
پادشاهی رو پیدا
می کنه.

باید باور
کنم.



دیدمت که
زیر اینکدرا سیل دعا
می کردی.



برای
کی؟
...
آمزش دعا کردم. برای
می شه
بپر سم...



نمی دونم.



ولستاک
پیشنهاد تشکیل
جلسه داده. شانس
برای بحث در مورد وقایع
موجود... و عیش و
نوش
احتمالاً...
فکر نکنم
دوست داشته
باشی... به ما
پیوندی...
وقتی
ثور برگرده خونه.



آره... موافقم.
تا اون
موقع...
باشه...
باشه...



تا اون
موقع.

زمستان سخن
می گوید.

و در فریادهای ناموزون آن
وحشتی مانند تازیانه صاعقه وار
وجود دارد که در مغز استخوان
ثور نفوذ می کند...

...ثور چیزی می شنود که قبلاً
هرگز نشنیده...ولی بلافاصله به جا
می آورد.

AGH!!!

صدای پایان.

آخرین نفس
خفه جهان.

صدای مظهر
مرگ

ثور.

خدای
صاعقه.

پادشاه
آزگارد.



راااگه!
گوش نده! بجنگه!
به عقب برونش،
پسر اودین!

آروم بگیر
کالان. تا به لحظه
دیگه پیشتم. به اندازه
کافی صبر کردم...



این
قاصد-خدای
تو جالبه...

ثور
قصاب اعظم.

خدای
پایان...

اشتباه
می کنی! من هرگز
این القاب رو نداشتم،
ولی اگه این پایانی که
دنبالشی...



خوش آمدی.

AAGH!



می خواهی
ببینی چطور قراره
بمیری ثور؟

ننگه!!!



طاعون ستاره ای.
کولاک فساد.

زمستان سپاه بزرگ.

نه-نه!
پرو...از ذهن
من پرو بیرون!!!
نه!

هر چه را که در
مسیرش باشد،
حل می کند.

عطش او. اراده راسخ او
برای پایان بخشیدن، و آلوده
کردن نور درون. چه خورشید
باشد، چه کهکشان یا انسان.

آآغ!!!

از مرکز نقب می زند.
و از پایین می بلعد.

هر چه وجود دارد...
فاسد می کند.

من.
سقوط.
نمی کنم!!!

ذهن.

هرگز...

جسم.

روح

چی...!

کلاغ
اودین...

کجا...

سؤالی ازت
پرسیدم، خدای پایان.

کجایی؟!

خودتو
نشون بده!!!

من از پایان وحشتی ندارم.
صدامو می شنوی؟!



چه
حقیقتی؟

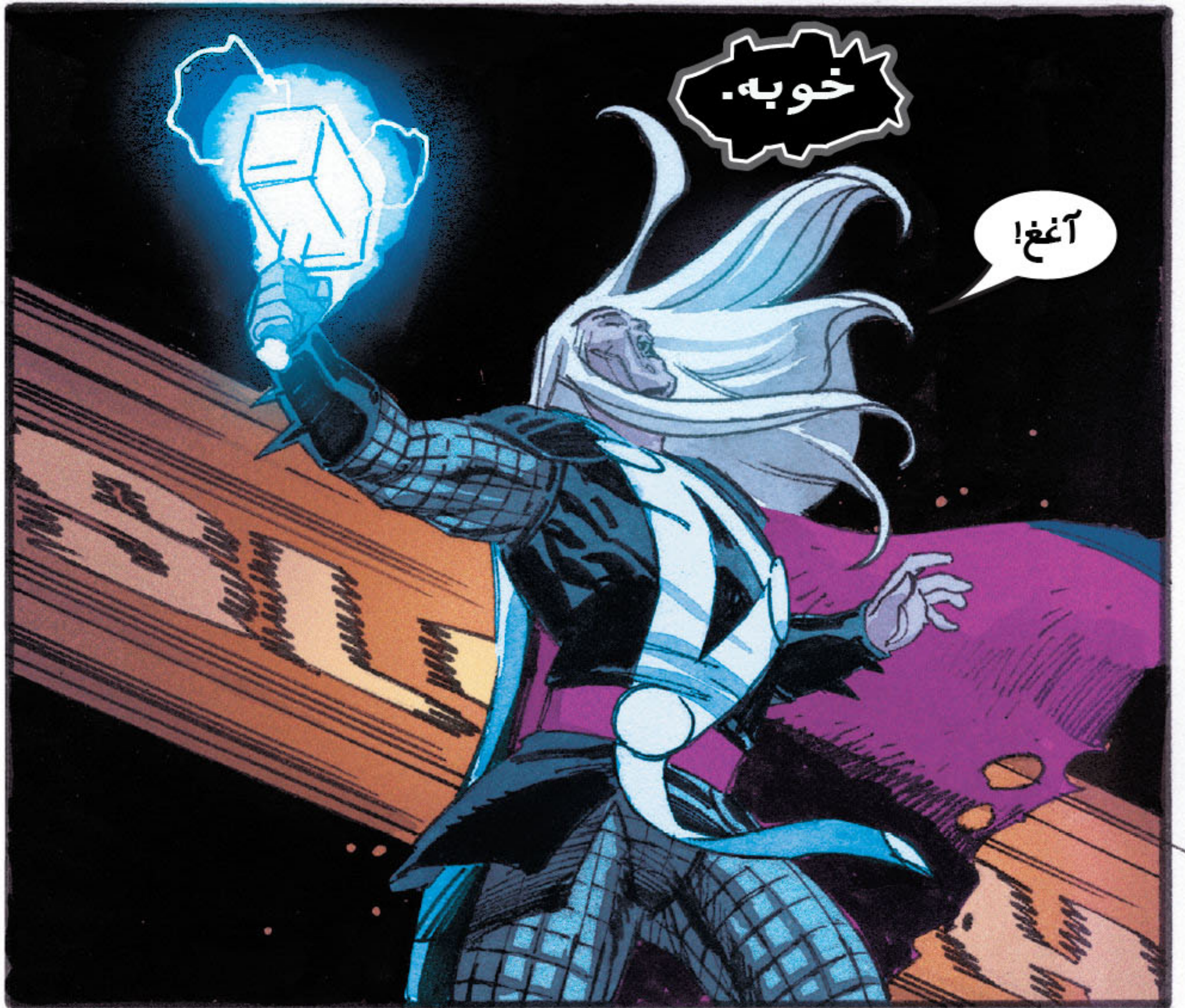
چه حقیقتی
رو می شه از کسی
دریافت کرد که از میان
سایه ها صحبت می کنه و
از توهم ها برای پنهان
شدن استفاده
می کنه؟

من از
تو نمی ترسم!



خوبه.

آغخ!

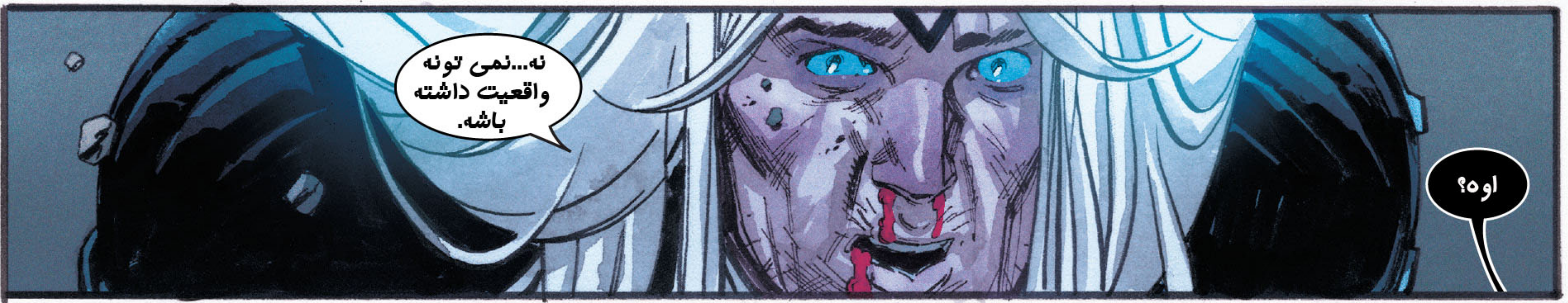


چون پایان
هم از تو وحشتی
نداره.



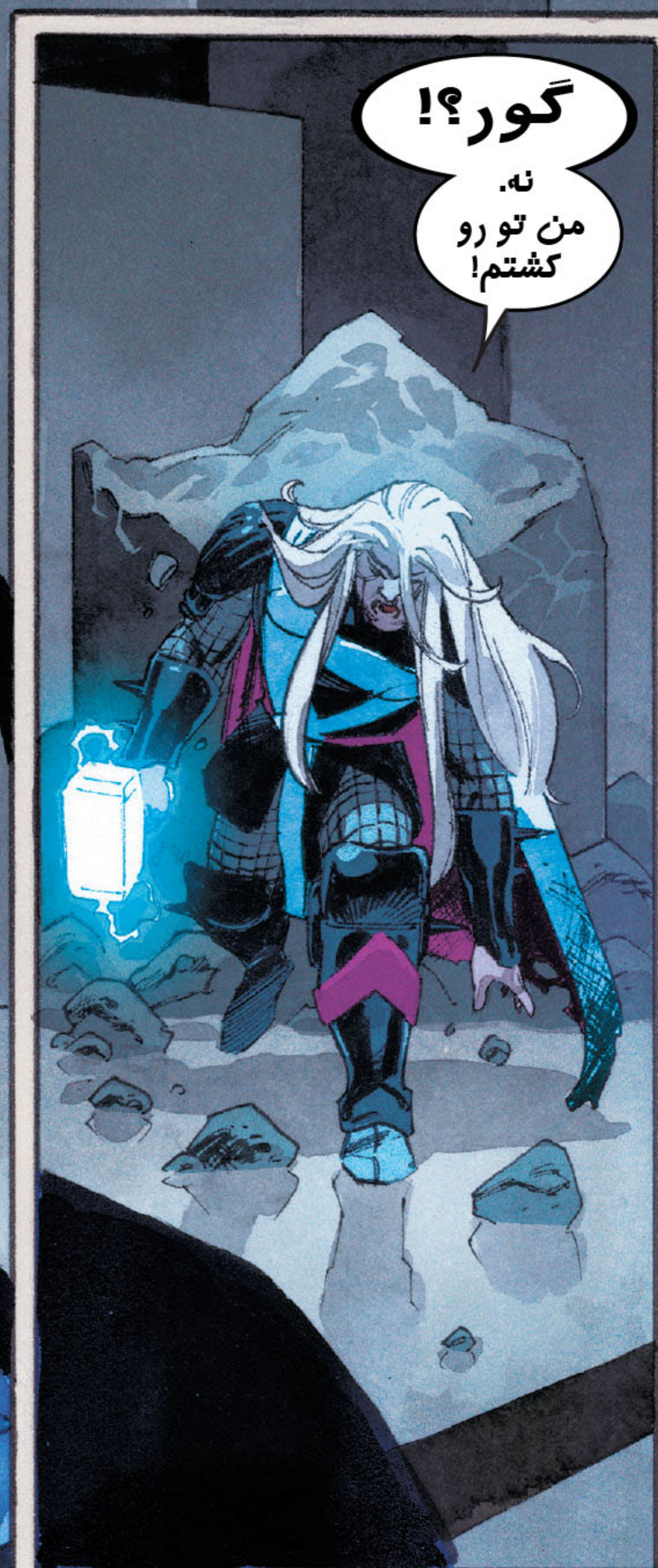
نه... نمی تونه
واقعیت داشته
باشه.

اوه؟



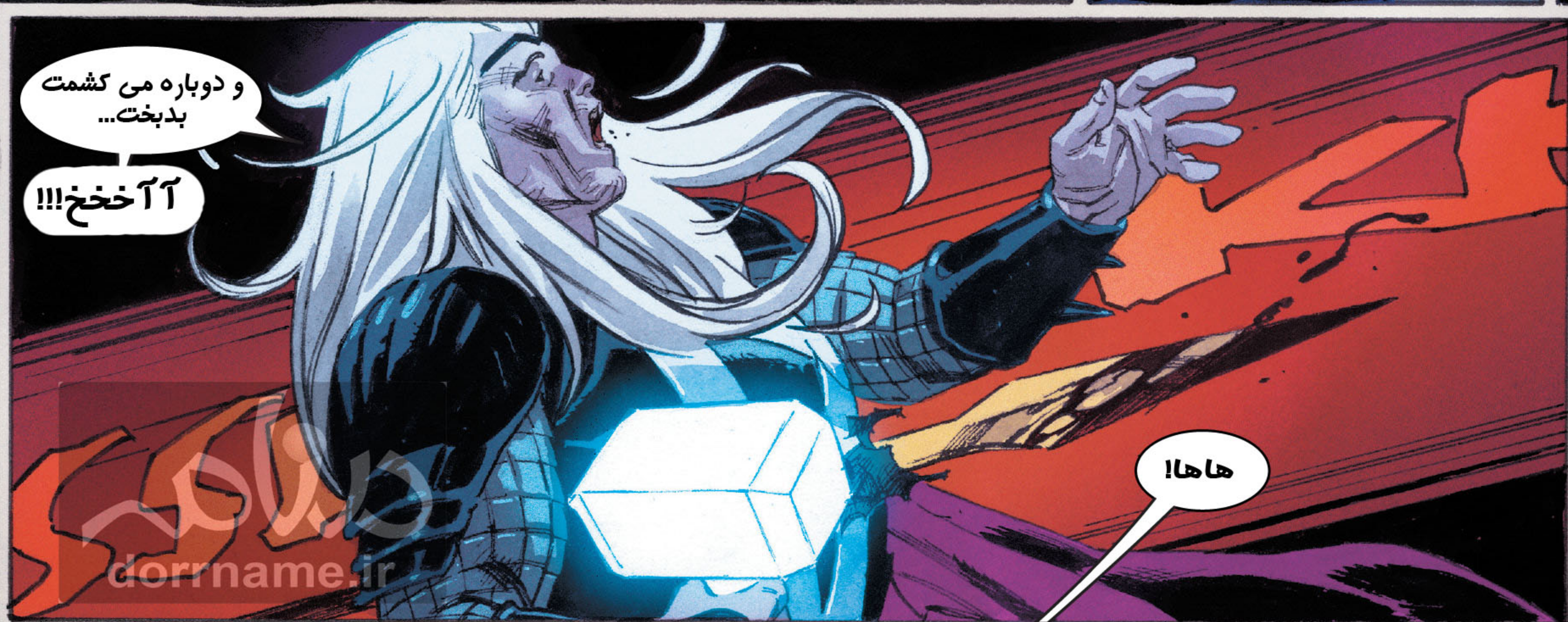


واقعی
به نظر
نمیاد؟



گور؟!

نه.
من تو رو
کشتم!



و دوباره می کشتم
بدبخت...

آ آ خخخ!!!

هاها!



”بنام اودین
و ریش و کلاغ های
اودین، این برادر خائن
من لوکیه! چطور
ممکنه؟!”

آهاهاها!
می بینی مادر اسعی
می کنه فکر کنه!



و کافیه دیکه هرچی
شنیدم!

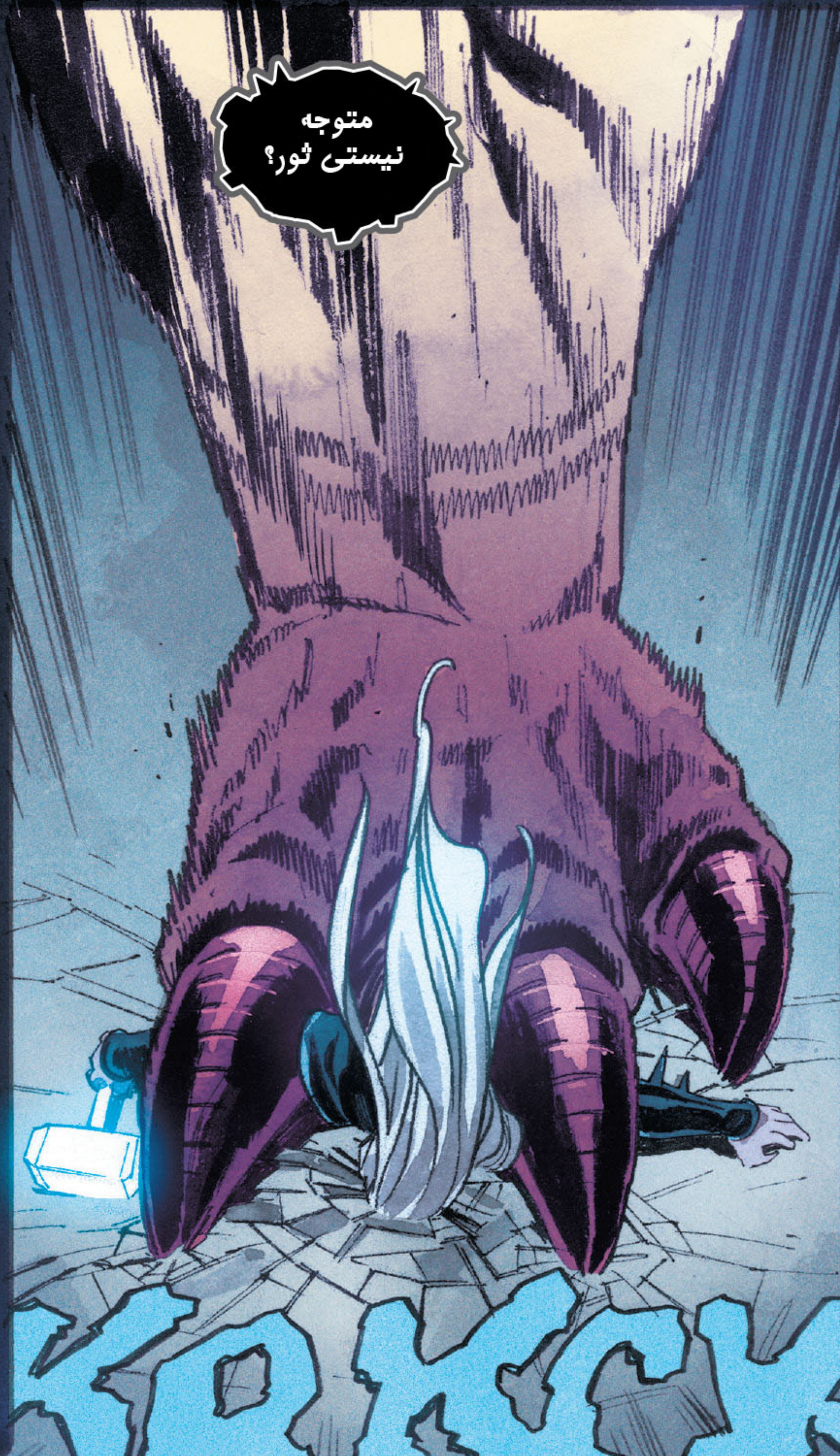


هاها!



او،
من اینطور
فکر نمی کنم!

آآغ!!!



متوجه
نیستی ثور؟



چرا.

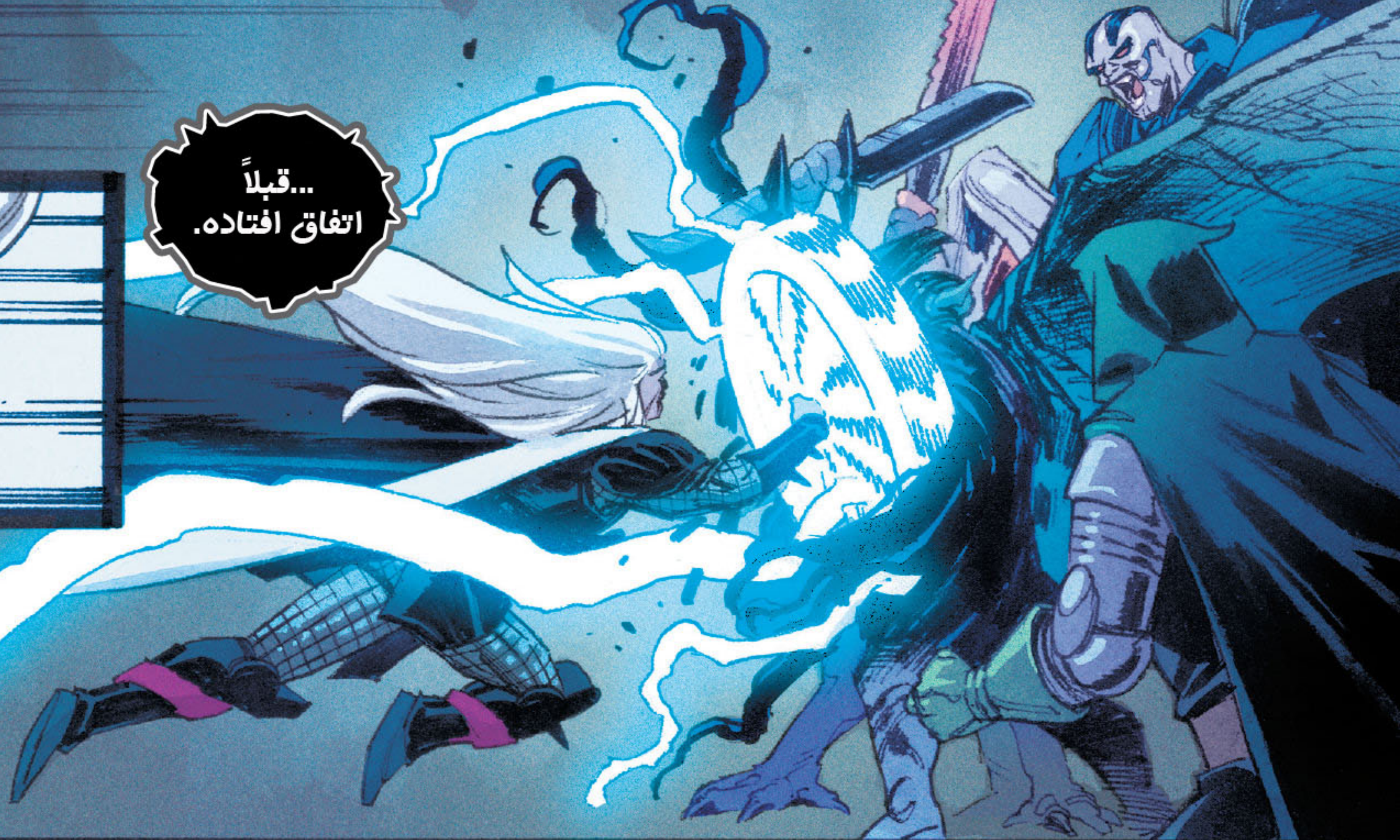


اینطوری
قراره بمیری.



یا شاید...

قبلاً...
اتفاق افتاده.



تو پایان های زیادی
رو تجربه کردی، مگه
نه پسر او دین؟



بیاندر. سرپنت.
رگنراک. آنایلیس.



سوختی. با بمب اتم منفجر
شدی. یه صلیب کشیده
شدی. بی آبرو شدی.



و بعد...
در نهایت...
پایان قرار بود
چطور باشه...



خودتو فدا می کنه تا در پایان
زمان صاعقه رو در تاریکی
ایجاد کنی...

...با یک دست،
و یک چشم، پشت به
پشت با برادرت در
برابر قصاب...



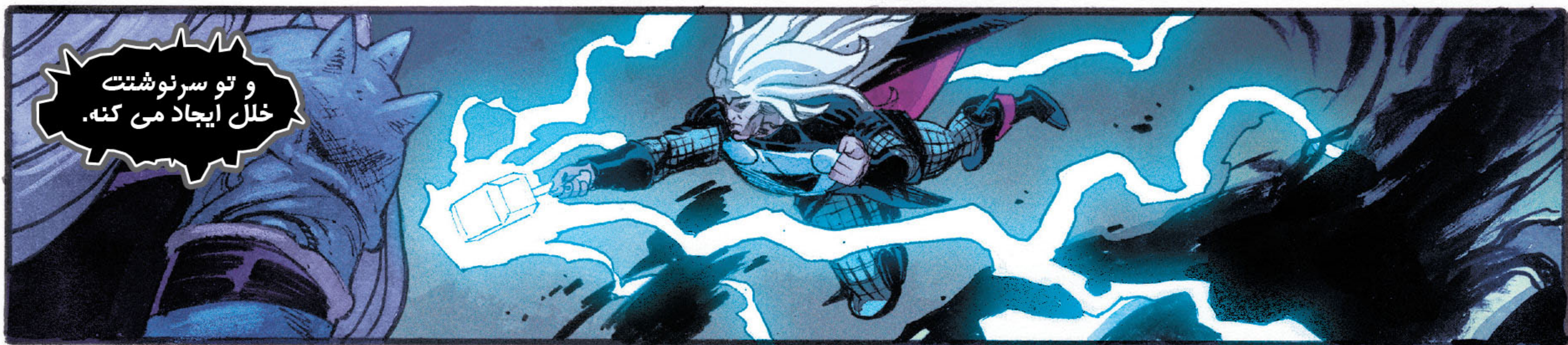


اوه، ولی
مسیر بادها عوض
شده خدای
صاعقه...

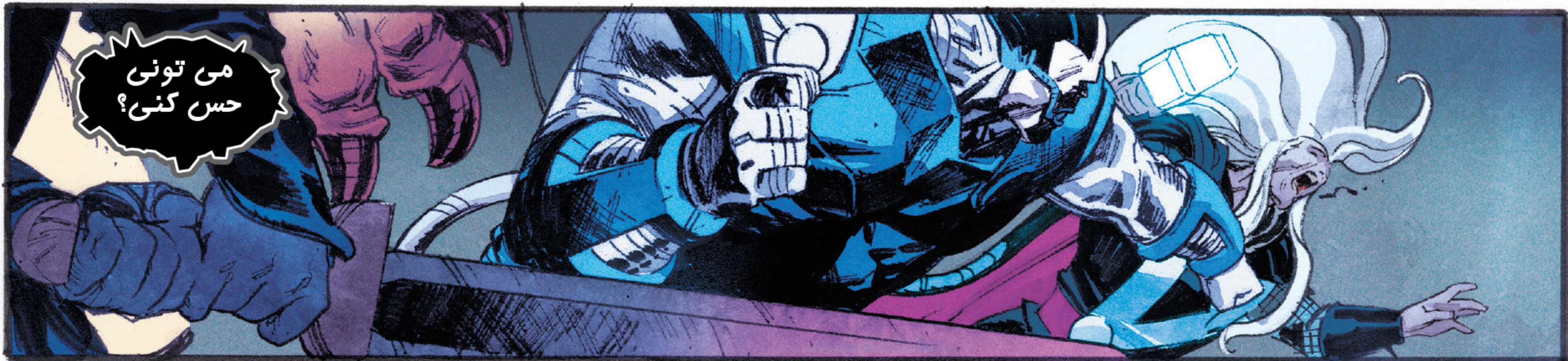


یه چیزی
داره تو زمان
شکافه ایجاد
می کنه...

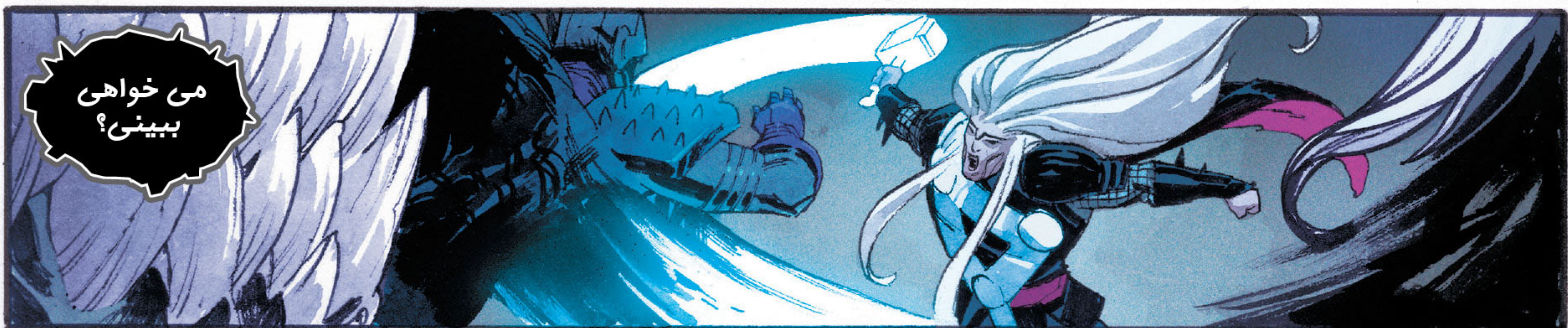
چیزی داره
سرنوشتت رو تغییر
می ده.



و تو سرنوشتت
خلل ایجاد می کنه.



می تونی
حس کنی؟



می خواهی
بینی؟



می خواهی
بهت نشون بدم
چطور به پایان
می رسه؟

چطور
واقعا تموم
می شه؟

زمستان
سخن می گوید.

و شور در درون خود می داند
که او حقیقت را می گوید.

او متوجه تغییراتی که از زمان
به تخت نشستنش اتفاق افتاده
هست.

در طنین ها،
در صاعقه.

در وزن پتکه خود.

چیزی نادرست است.
چیزی شکسته است.

ولی اینجا، مضروب
و از پا افتاده در
برابر آخرین طوفان...

...پادشاه آژگارد خشم
باستانی خدایان پیش
روی خود را جذب می کند.

و با یک فریاد، به کمک
میولنیر درخواست
کمک می کند تا پایان
را پس بزنند...

یک

بار

دیگر

RAGGHH!!!

آن پدیده بنام ابر
انفجار شناخته می شود.

و اگر زمستان سیاه را
بواقع نتوان متوقف کرد...

...اگر نتوان آن
را کشت...

پس ثور در همین روز خواهد
مرد با علم به اینکه طوفان به
این زودی ها...



نه... ولی
نه پایان تو.

هنوز
نه.



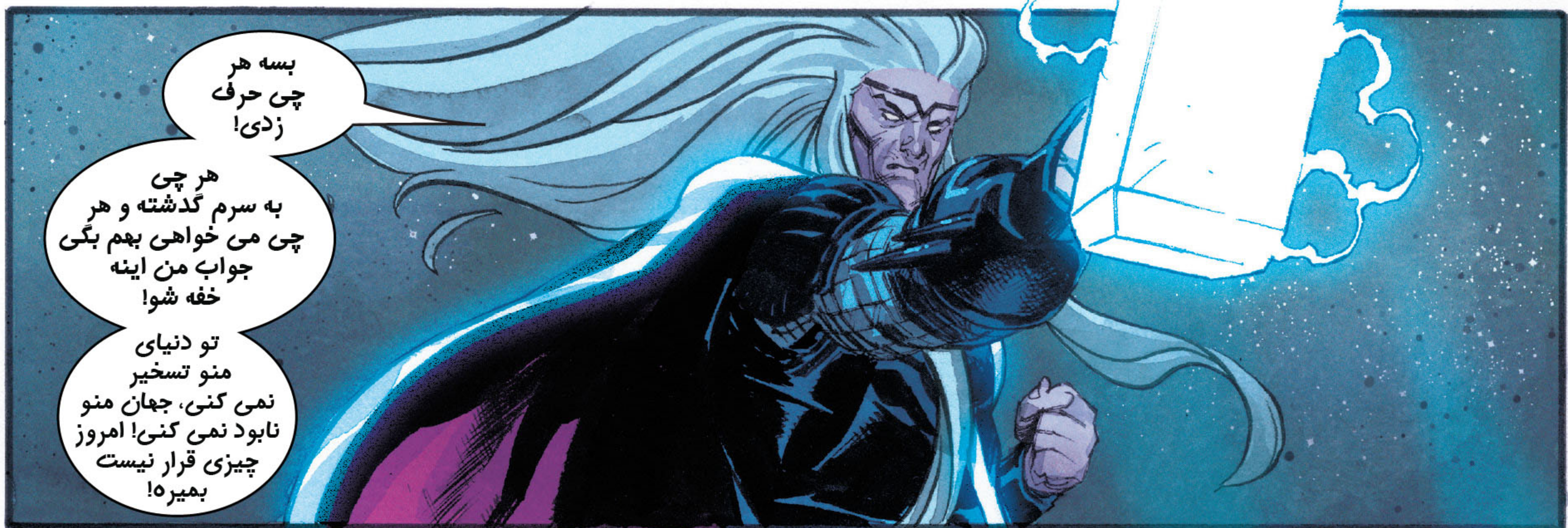
بله.

پس این بود
که دیدی گالان؟ وقتی
به زمستان نگاه
کردی؟



اوه. ولی اولین
باری که نگاه کردی
اینو ندیدی گالان؟ چرا
حقیقت رو بهش
نمی گی؟

چرا بهش
نمی گی چرا تنها
کسی هستی که از مرگ
دنیای خودت جون سالم
به در بردی...



بسه هر
چی حرف
زدی!

هر چی
به سرم گذشته و هر
چی می خواهی بهم بگی
جواب من اینه
خفه شو!

تو دنیای
منو تسخیر
نمی کنی، جهان منو
نابود نمی کنی! امروز
چیزی قرار نیست
بمیره!



آه...

اینو
بهت گفته...؟

ثور. من اینجا
نیومدم دنیای
تو رو ببلعم.

سرنوشت
دنیای تو تیره تر
از منه، متأسفانه...



چی...
من...

ثور، داره
دروغ می گه. گوش
نکن...

چرا تو
اینجایی؟!

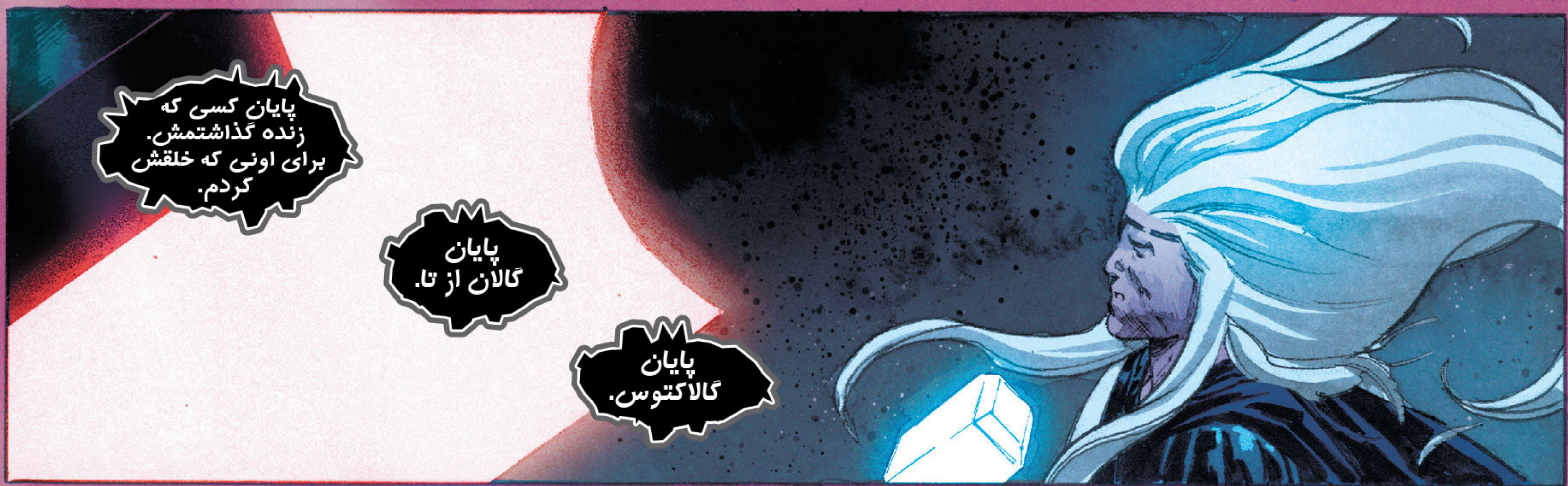


برای تصاحب
چیزی که
مال منه.

اینجام...



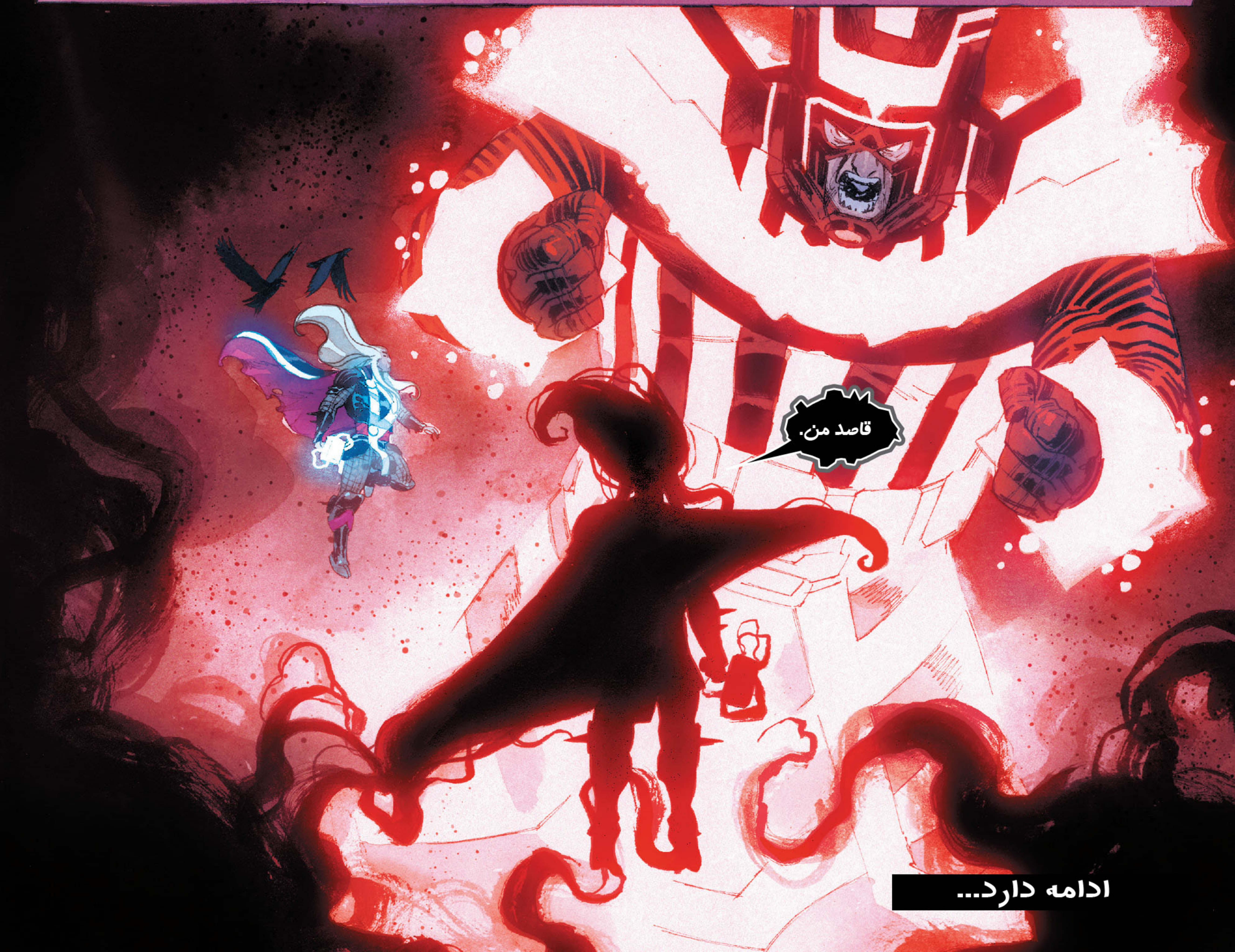
...پایان
اون.



پایان کسی که
زنده گذاشتمش.
برای اونی که خلقش
کردم.

پایان
گالان از تا.

پایان
گالاکتوس.



قاصد من.

ادامه دارد...

MARVEL
5
LGY#731

DONNY CATES
NIC KLEIN
MATT WILSON

THOR

